

جهان خاک را عصر طلا نیست
طلا بخت آنکه در جهان زیست

خدا را آن زمان دور خدا نیست
طلا و قره معبود جهان نیست



که آن آوازه میچربد بر این ساز
بس از بیگانگی ها آشنائی
خوشا دیدن بجای چهل فرهنگ
که کیتی از گل بیخار گلزار
خوش آن بلبل که در آن باغ گوید
خوشا با مهر ربانی زندگانی
خوش آن لذت که یایش الم نیست
بجا دین گاهی و دین پروری نیست
جهانرا بستگی گردد کشاده
هزاران وصف از آن روز است اندک
نسیم شادیش کردی ندارد
بکی گردد نوا و بینوائی
ز امواج حوادث بر کنار است
خوش آن ساغر که سنگ اندر سپو نیست

نیارم پیش ازین گفتن از آن راز
خوشا آن عصر و دوران طلائی
خوشا آن آشتی ها بعد از این جنگ
خوشا آن دوره کلهای بیخار
خوشا آن گل کزان گلزار روید
خوشا آن روزگار مهربانی
خوش آنشادی که انجامش بغم نیست
خوش آن روزی که ظلم و کفری نیست
یک آئین و یک قانون ساده
هزار آئین در آن دوران شود یک
خوش آن دولت که ناوردی ندارد
شود منسوخ شاهی و کدائی
خوش آن دریا که ساحل زینهار است
خوش آن مینا که گریه در گلو نیست

در تحقیق جاماسب چنین سفت
نه من گویم که جاماسب چنین گفت



گفتار چهارم

وقایع مهمه بختیاری در جنگ عمومی :

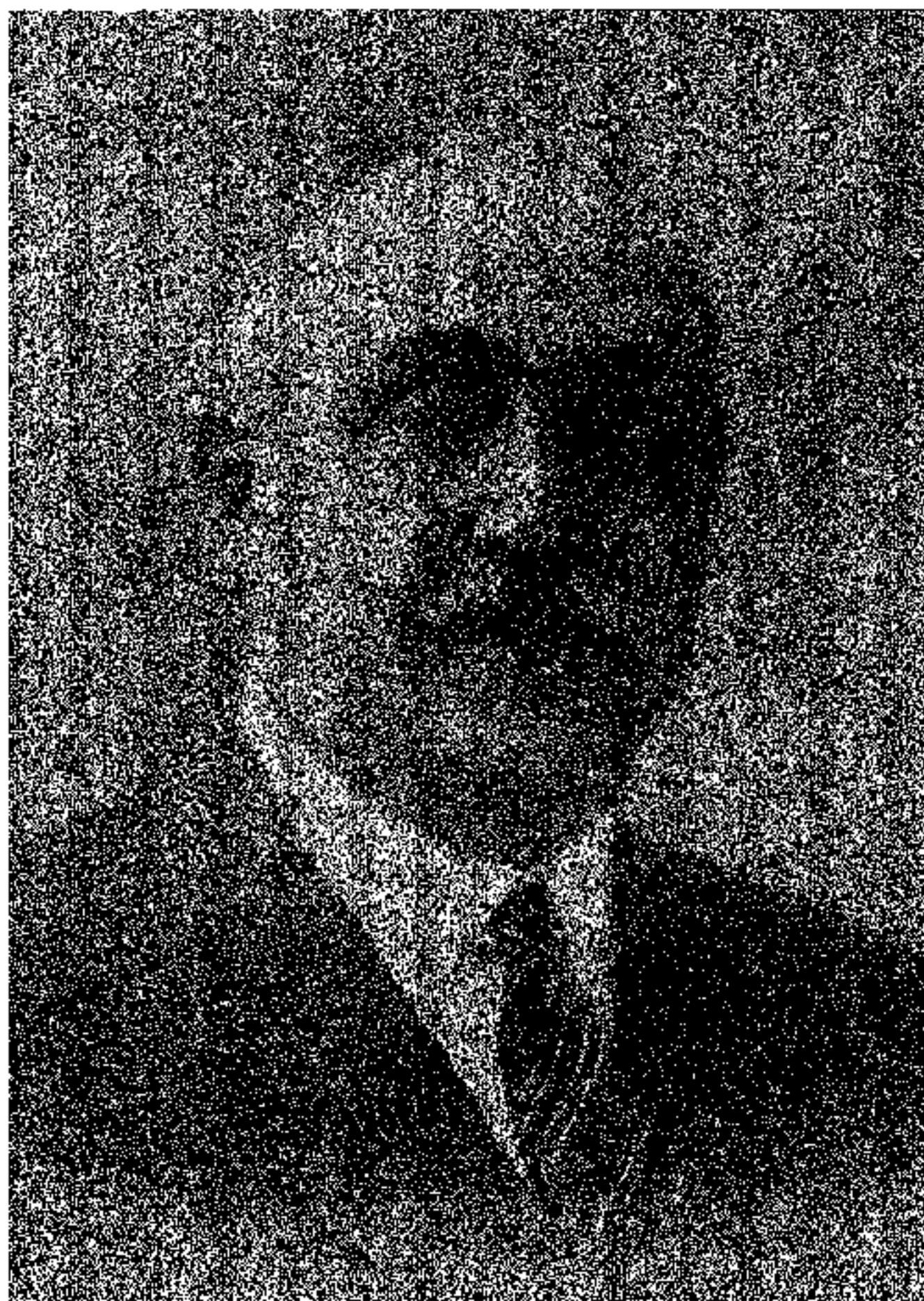
شنبه ۱۶

ابوالقاسم خان و دیگران رفتند ولی من سه چهار روز دیگر در شلمزار ماندم برای آنکه آقای مرتضی قلیخان راضی بحرکت نمیشد عاقبت قرار شد که هر کجا باشم مهمان او باشم و بدین شرط راضی بحرکت من از شلمزار گردیدم. آقای مرتضی قلیخان مردیست بزرگ دارای اخلاق و بحسن ایرانی و در آن دوره همراهی ظاهر و باطن او از هر جهت ثبات العالی حفظ مهاجرین در چارمحال و بختیاری گردید و گرنه طمع کاری سردار محترم و امیر مجاهد و دیگران تمام مهاجرین آلمانی و ایرانی را بشش هزار لیره بنگلیسان فروخته و تافیات این تنگ را در دودمان بختیاری باقی میگذاشت امثال بنده و دعددا و معاضد السلطنه هزاران آنوقت مبهمان او بودند و از همه پذیرائی کرد و هر کس بطرف اردوی مجاهدین میرفت اسباب و اسلحه و زاد و راحله باو میداد در حقیقت قریب سی چهل هزار تومان در این دو سال در راه آزادی وطن صرف کرد. اگر همراهی و محبت او نبود در چارمحال امن و آسایش برای من پیدا نمیشد و در حقیقت کتاب سرگذشت اردشیر انجام یافته عنایت اوست.

تمثال بی مثال او در صفحه مقابل است.

۳ شنبه ۱۹

صبح از شلمزار حرکت و شب بشهرک رسیده در خانه نبی الله خان شجاع منزل کردیم شاعری از اهل شهرک متخلص بندیم و صاحب ذوق طبیعی مستقیم بدیدن من آمد و این قطعه را بنام تهنیت خواند. ندیم اول مرد و شاعر است که در چار محال ملاقات کردم.



(عکس آقای مرتضی قلیخان)

« قطعه ندیم »

گر طبع من ز شوق سخن رانست	از همت امیر سخن دانست
دانای روزگار وحید آنکو	در عصر خود یگانه دورانست
اشعار او چو وحی خداوندی	نازل بر مردم از بی فرمانست
در نوع پروری و وطن خواهی	آواز دهر و شهره ایرانست
تا خاطر وطن بنماید جمع	دایم چو زلف یار پریشانست
در کشور و داد بود آصف	در ملک اتحاد سلیمانست
در مذهب سیاست پیغمبر	در کشور تمدن سلیمانست
تا خاک خصم دون بدهد بر باد	از فکر و رای آتش سوزانست
شخص وقار را بدین روحت	چرخ کمال را به تابانست
از مقدم شریف جناب او	(شهرک) نشان روضه رضوانست
شعر (ندیم) بهر مدیح او	چون زیره بردن اندر کرمانست

۴ شنبه ۲۰

خبر مهمی تا دو سه روز که در شهرک بودم روی نداد جمعه ۲۲ بعزم دیدن قریه چالشر با ندیم از شهرک حرکت کرده حوالی غروب چالشر رسیدیم در خانه شیخ محمد باقر که از رفقای قدیم مدرسه است فرود آمدیم فردای آنروز میرزا احمدخان چالشری که جوانیست با اخلاق حمیده (برخلاف برادر بزرگش محمود خان که نسب از مادر میبرد) دیدن ما آمد و بعد از ظهر باتفاق او بقلمه حسین آباد رفته شب را در چادر مهمان او بودیم یکشنبه ۲۳ بطرف دهکرد مراجعت و پس از اقامت چند روز شنبه سلخ از دهکرد بسمت قریه سامان سر زمین دهقان و مسقط الرأس عمان حرکت کردیم

یکشنبه غره رمضان ۱۳۳۴

جمعه ۲۹ شعبان از دهکرد حرکت کرده شب را در چالشر در خانه احمد قلیخان که یکی از جوانان با هوش و اخلاقت مانده لطیف خان پسر میرزا

حسین خان کدخدای سامان که جوانی شجاع و زیبا روش و اخلاق بود نیز در آنشب همانجا بیهوشی آمد و فردا باتفاق احمد قلیخان و لطیف خان بطرف سامان حرکت کردیم حوالی ظهر سواد خطه سامان از دور نمایان شد و فله کوهی که مسکن مرحوم دهقان بوده در کتاب هزارستان را بیشتر در آنجا بنظم آورده از دور پیدا شد و نشان دادند این قطعه را در توصیف خطه سامان سواره شروع بنظم کردم و اول ظهر که وارد قلعه سامان و خانه میرزا حسین شدیم قطعه تمام شده بود

« قطعه »

طوبی ای باغ خلد و روضه رضوان	به ای صوب هوش پرور سامان
خادم تو حوری و درخت تو غلمان	چشمه تو کوثر و درخت تو طوبی
نافه بناف اندر و عبیر بدامان	ای بصفای توأم و بخرمی انباز
طعنه زده باغ تو بروضه رضوان	کرده خجیل سبزه تو گنبد خضرا
بی ظلماتست در تو چشمه حیوان	ملك بهشتی تو بی قیامت و برزخ
بهر تو بی ترس غرق لؤلؤ غلطان	کان تو بی رنج کوه بخشد یاقوت
نافه تو بر ختاست دامن افشان	آهوی تو بیخظاست مشکین نافه
کنگره بهر بخردان سخن دان	انجمنی بهر شاعران سخن سنج
موج زن از چشمه تو لؤلؤ مرجان	جوش زن از صحنه تو چشمه دانش
در تو کهر کلک لعل پرور عمان (۱)	قیمت گوهر شکست بسکه فرو ریخت
عسجدی اصفهان و عسجد دوران	عنصری روزگار و انوری عصر
آب صفا طبع بحر قدرت دهقان (۲)	داد بخاک تو کشت زار سخن را
رودکی دوم از چکامه شایات	فرخی اول از تغزل شیوا
فکرت او چون کمال دین بصفاهان	آنکه جمال سخن دو باره بیار است

(۱) عمان سامانی . یکی از شعرای بزرگ قرن اخیر اصفهانست

(۲) دهقان سامانی . شاعریست گرانمایه و بزرگ معاصر عمان

نوبت مدح و چکامه خجالت سحبان	گاه هجا چون جریر دق فرزدق
طوطی طبعش مربی شکرستان	بلبل فکرش هزار دستان انگیز (۱)
کنج و شند ار بخاک اکنون پنهان	این دو سخن سنج گنج گستر دانا
بلبل گوینده اند و مرغ نواخوان	گلشن شعر تو را سه شاعر دانا
تیغ فصاحت کشیده بر سر گیهان	زاده عمان محیط آنکه چو خورشید (۲)
گشت سخن راستی چو ابر بنیان	و آنکه نیسان کراوست خرم و سرسبز (۳)
بر فلک دانش است مهر درخشان	و آنکه سامانی آنکه طبع بلندش (۴)



از ازل آمد مصطف حکمت و عرفان	باری ای کعبه سخن که حریمت
رشته در رایگان و گوهر ارزان	هر که بکوی تو بار یافت پیابد
بیسر و سامان وحید جانب سامان	اینک از دستگرد آمده با شوق
سامان گیرد چو کار گشت پریشان	گرچه پریشان بسوی سامان آمد



چند روز در سامان میهمان میرزا حسین کدخدا متخلص بسامانی بوده
 يك روز هم بتمشای یل (زمان خان) رفتم لطیف خان چند ماهی بزرگ با
 تفنك صید ارد. این یل دو چشمه دارد و تمام آب زاینده رود از این دو چشمه
 میگذرد منظره زیبا و باشکوهی دارد همه روزه شعرای سامان هم در پیش ما
 هستند. خبر آمد که رستم خان نامی از نوکرهای ظل سلطان را بخيال آنکه در
 حقیقت رستم است بمین السلطنه با دوپست سوار و پیاده فرستاده است برای گرفتن
 رضاخان ولی رستم بیچاره را رضاخان بیچنك شبانه دستگیر و سیاهش را خلع
 سلاح کرده خودش الان در زنجیر رضاخانست.

میرزا حسین خان کدخدا و میزبان ما مردیست دانشمند و با ذوق دارای
 اخلاق حمیده در خانه او بر روی همه کس باز و سفره اش گسترده است. پنج

(۱) هزار دستان و شکرستان. دو دیوان شعر یادگار دهقان است که هر دو بطبع رسیده

(۲) محیط. شاعریست توانا فرزند عمان

(۳) نیسان. شاعریست گرانمایه از اهل سامان

(۴) سامانی. شاعریست با فربه و طبع نامش میرزا حسین و کدخدای سامان و میزبان ماست

پسر دارد یکی در طهران منشی سردار اسعد ملقب به معتمد همایونست . دیگری لطیف خان که با کمال محبت از ما پذیرائی میکند دو نفر دیگر آقا هاشم و آقا غنی اسم یکی هم فراموش شده .

شعرای سامان چند قطعه و قصیده بمناسبت ورود نگارنده ساخته و خواندند اکنون يك قسمت فقط از مرحوم نisan سامانی در دست است و طبع میشود بقیه اگر پیدا شد در خاتمه جلد دوم نگاشته میشود این در حکامه را نisan بخط خورش نوشته و الان موجود است

❀ * ❀

تهنیتی است که فدائی حزب دموکرات نisan سامانی هنگام ورود فرازنده درفش کاویانی و شاعر بزرگ ایرانی وحید دستگردی بقریه سامان معروض داشته

❀ * ❀

ای موفق گشته بر تأیید یزدانی وحید حیندا کلاک کهر سلکت که چون سحر حلال مرحبا بر طبع قرائت که از اعجاز لفظ آفرین بر نطق جان بخش که مانند مسیح همکنان را نام کردی زنده نامت زنده باد چون سکندر بود در ظلمات غفلت حس ما تا درفش کاویان از فرحق افراشتی منت ایزد خامه ات بر نامه فرعون روس شست سبیل خامه ات هر نقش کاندل پرده زد شرزه شیرانرا کجاییم است از روباه چند شیر اوژن پیلتن کند آوران بختیار نیکلا و ژرژ را از نیم جنبش میرند زنده باد ایران زمین پاینده این ایل جلیل	وی مؤید گشته از تأیید سبحانی وحید در براءت زد قلم بر نطق سبحانی وحید داد معنی داد در ملک سخندان وحید روح بخش آمد بجان و جسم ایرانی وحید وین شرافت جاودانت باد ارزانی وحید خضر ره گشتی بسوی آب حیوانی وحید وارهاندی ملک ایران را زویرانی وحید چون کلیم الله نمود اعجاز تمبانی وحید انگلیس نابکار از جهل و نادانی وحید ویژه شیران عجم از نسل ساسانی وحید باش تا آگه شوند از راز پنهانی وحید از وجود اندر عدم از فر یزدانی وحید تا بر آید از فلک خورشید نورانی وحید
--	---

بر درفش کاویان کردم تـفال از نی
آیه الکبرای عهد از نور حق پاینده باد
ذو الریاسه شیخ نورالله سلطان القضاة
آیت (ان یطفئوا) شد حکم قرآنی وحید
آنکه باشد چون علی در ملک انسانی وحید
آنکه امروز است در پاس مسلمانی وحید
گر قوافی باخته نیشان سامانی مرنج
نیست جمع خاطری در این پریشانی وحید

❀ * ❀

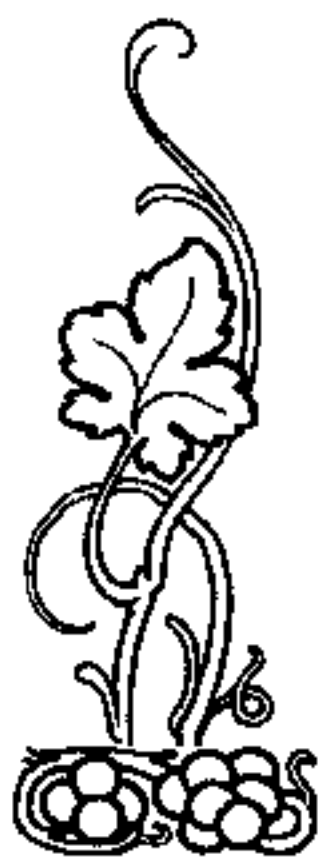
بیاختر چون نهان گشت خسرو خاور
فتاد نیر اعظم ز تخت و خیل نجوم
فراشت پرچم ظلمت سیهبد کبکی
من از تصور این غصه واله و مبهوت
کهی ز غصه ایران چو جند در ویران
کهی بیاد سلاطین که چو نشدند و کجا
کجاست غیرت و ناموس زادگان کیان
زبان ملک بیانک بلند میگوید :
پسر بخواب خوش و پیخبر که مادر او
کدام ملک شده همچو ملک ما ویران
نشسته اند که مسجد کلیسیا گردد
نشسته اند که بندد صلیب در محراب
روان در آتش میسوخت از چنین سودا
چه گفت ؟ گفت : که تا چند دیده نیشان
غم زمانه مخور دور شادی آمد باز
نژاد ساسان بر پاس کیش و کشور خویش
خصوص شاعر دانشور بزرگ وحید
هدوی لشکر روس آفت بریطانی
اگر ز خطه جی آمده بچار محال
ز طاق نیل بدید آمد انجم و اختر
مرصه فلك آراستند بس لشکر
گرفت مشرق و مغرب سیاه زنگ اندر
من از تفکر این قصه پیخود و مضطر
کهی زدرد وطن همچو مهره در ششدر
برفت آنهمه جاه و جلال و شوکت فر
که ماکیان زده در آشیان شاهین پر
که مادر وطن از دست شد کجاست پسر
اسیر گشته بچنگ دو اجنبی شوهر
کدام خانه چو این خانه گشت زیر و زبر
رسد بگوش ز ناقوس نغمه منکر
نشسته اند که آید کشیش بر منبر
که قاصد آمد با مزده روان پرور
چو ابر نیشان دامان و کوه سازد تر
گذشت پستی و ذلت رسید شوکت و فر
زدند بر جان بدرود و پشت پای بر
صفای شهر صفاهان سپهر فضل و هنر
فناي ظلم نگهبان خیر دشمن شر
وگر شاداست بر او چیره خصم بدگوهر

رسول نیز بسوی مدینه هجرت کرد
 پس از تهیه جیش مهاجر و انصار
 تو ایوحید مخور غم که عنقریب از جای
 همان رضاخان بالشکری فزون ز حساب (۱)
 تمام ملت ایران ز جای بر خیزند
 نه روس ماند در ملک و نه بریطانی
 زند بدار دو آگت را باصفاهان
 وحید باز بیاید بشهر اصفاهان *

ز مکه در پی انصار و جستن یاور
 بکه آمد و دیدند کافران سکبر
 بجنبید ایل سلحشور یاک نام آور
 شود چو رستم دستان بیهنه راهسیر
 گرفته جان بکف دست در و غا یکسر
 نه ظل سلطان ماند نه دودمان قجر
 وطن پرست رضا خان امیر یاک سیر
 شهر نیسان سازد ز کوهسار مقرر

بدشمنان وطن روز باد چون شب تار

بدوستان وطن مه ز مهر رخشانتر



(۱) مقصود رضاخان جوزدانی است که با مهاجرین و ایرانیان همراه بود و با همه دعوت و وعد و وعیر انگلیسان دست از دشمنی آنان برنداشت. نیسان هم منشی رضاخان بود.

(ماه روزه)

این مسمط در ماه رمضان ۱۳۳۴ هجری قمری بمناسبت اوضاع جنگ
عمومی و حالات خصوصی در قریه سامان چار محال بنظم آمد
و در دوره سال هشتم مجله ارمنان بطبع رسیده است

کارت ناداده ز در دوش بتم آمد باز بیست کردارمه لشکر زیبی از غمزه و ناز
همه بعبست و مین افکن و تورپیل انداز در ترر برده سبق از فلک شعبده باز

دزد دل رهنون جان آمده در فرم پلیس

چشم فتانش چون پارلمان اندت گشته از کنگره صلح جهان بنیان کن
همچو ایطالی پیمان کسل و عهد شکن خصم پرداز چو سرباز سپاه بران

دام انداز چو مادام دیار پاریس

زلف کوتاهش بر جان جهان دست دراز پاپ بر دامن کیسوش زده دست نیاز
شیخ بر قبله ابروی کجش خوانده نماز لشکر ناز از او یافته سرخط جواز

تا بایطالی دل حمله ور آید ز سویس

لشکر فتنه چو هندنبرک از راه تریست (۱) سوی ایطالی دل رانده و ایطالی کیست
همه دریا بر و افلاک نورد و بمبست بیش این لشکر جرار کجا بتوان زیست

که بیک حمله ز ورشو گذرد تا تفلیس

زهره شاگرد دبستانش در مجلس بال صف زده کرد رخس غمزه و ناز و خط و خال

(۱) تریست و ترانتین دو شهر است در اروپا و در اوایل جنگ عتغلیین شهرت میدادند که نقشه
هندنبرک این است که از راه این دو شهر ناگهان بمسلکت ایطالی حمله کرده کار او را تمام کند .

بلشویک آسا با مال و دل و دین بجدال تیغ افراشته بر خواجه و لرد و لبرال

رحم بر داشته از مؤبد و شیخ و قسیس

گر کشد رابطه یست ستاره بر خاک کارت پستال شود عکسش در نه افلاك
گاز عشقش زده آتش ز سمك تابسماك در جهان كنده زبن كاخ عقول و ادراك

تا ككد كنگره عشق عمومی تأسیس

همچو طاوس سرایای خود آرائی و رنگ شوخ و آراسته و شبك و مدو نفرو قشنگ
هسته در راه (دردنوت) دل خلق سرنگ (۱) چون بریطانی سرمایه بحران فرنگ

چون سر ادوارد گری بر سپه فتنه رئیس

کرده خارج ز خط بیطرفی رومانرا سوق داده سوی میدان جدل یونانرا
چین و آمریک و سوید و حبش و افغانرا گر چه در عقل محال است ولی ایرانرا

عاشق جنگ و جدل کرده چورامین برویس

ویلhelm آسا آرایش لشکر داده ⑤ گوشمالی بهبه لشکر و کشور داده
جنگجویان جهانرا همه کفر داده ⑤ آتش و آب بباهی و سمندر داده

جنگ گستر چو زحل صلح طلب چون برجیس

بر زحل بال بر افراشته طیاره او در حضیض اوج ثوابت بر سیاره او
برج و باروی فلك كوته خیاره او مهر جوزا شده از ضربت قداره او

مه بدو شیفته چون آهن بر مقناطیس

جذب مقناطیس از جاذبه اش در یوزه سخت تر فرقت رویش ز وصال روزه
چشمش الماس و در الماس درون فیروزه عشق را تاج سر و حسن بیایش موزه

شاه بیت غزل ناز و صفا را تجنیس

(۱) دردنوت کشتی بزرگ جنگی است و سرنگ بمب دریایی که در راه کشتی میگذارند و کشتی را بکمرته درهم می شکنند

صاحب دیلم از کالج بزم افروزی تربیت یافته در مدرسه کین توی
 شده استاد کلاس دل و دین اندوزی جادوی بابل بر سحر و فسون آموزی

کرده در مکتب او جای بروز تدریس

چهره خورشید و دوا بروی گمانکش دوهلال چون اشعه برش زلف طلائی زده بال
 گشته بر سینه خورشید دو چشمش دو مدال سجده بر دم بهمن همچو صمد جل جلال

از غزل کردم تهلیل و ز بوسه تقدیس

بر سر زلف طلائی کله از مشک سیاه شیرو خورشیدی زرین زده بریش کلاه
 راست آنگونه که در دامن شب کودک ماه گر بر این چهره بود بوسه بهر کیش گناه

من پیمبر شناسم بجهان جز ابلیس

دام دلها شده بر کنج لبش دانه خال بدر از شرم رخس کاسته مانند هلال
 مهر بر جلوه او مشتری و مه دلال روزه ز او گشته حرام و می کلر نک حلال

حبذا کیش رسول نو و آئین سلیم

دست داد و بنشست و طلبید از من مل کله انداخت و بگشود کراوات و فکل
 بست سنجاق بر لبان ز یقه بر کا کل تکه رادیوم انداخت و بشکفت چو گل

من شدم بلبل گویا چو گلم گشت جلیس

گفت: کو مطرب و کوتارو چه شد دختر تانک کو برندی و چه شد شامیه و کو کنیاک
 همچو جوکی ز چه خو ساخته تا تریاک زاهد آسا بکفی سبجه بدستی مسواک

پاره کن در فکن این دانه و دام تلیم

تو طرفدار ز احزاب سیاسی بودی حلقه در سلسله دیلماسی بودی
 عاشق مجلس و قانون اساسی بودی حامی سلطنت دیو حیراسی بودی

در همه حوزه بتدریس سیاسی ادريس

تا چه رو داد که هم مسلک دربار رمی دو سه روگشته و در مسلک خود سربگمی
گاه در مسجد و که چله نشین پای خمی یا بزاندار مری ایران فوج ششی (۱)

که بزهاد مطیعی و باخوند انیس

ناصر الملك صفت یار موافق بنفاق سراد واردگری بنده بگروزن مشتاق
جفت سارائف و در دشمنی ایران طاق بسته یکباره بر اهل وطن ابواب وفاق

اف بر این مسلک ولعنت بچنان نفس نفیس

گفتم ای ماه جبین ماه صیام است امروز روزه واجب شده و باده حرام است امروز
دوره سلطنت شیخ و امام است امروز شیخ یقوت زده بر خم و جام است امروز

نتوان رفت مگر راه ریا و تدلیس

ملك ایرانست اینجا نه بر و بوم اروپ که بود حامی آزادیشان توپ کروپ
اندر این کشور فرمانبر شیخ آمده توپ شده در مسجد و در مدرسه تاسیس کلوپ

هر کلویی متشکل ز دواب و ز سئیس

راستی کشور ایران نه کم از ایطالی است برزیاب و زکشیش است و ز آدم خالیست
همه کس دانی و آخوند معمم عالی است قطر دستار و شکم ریش معنمن والی است

دور تا کی شود از پیکر ملك این سفلیس

شیخ چون روی بمسجد کند از بهر نماز بنده از تحت حنك دایره بر ریش دراز
او بنار شتری یش و مریدان بنیاز از یش گشته صف آرا چون نظام سرباز

خفته و خواسته تقلید کنان از لافیس (۲)

نیم شب مفری چون گاو کشد نعره زیر واعظ از بانگ بم آغاز کند صوت حمیر

(۱) فوج ششم زاندارمیری در اصفهان قبل از جنگ تشکیل شده بود و رئیس سولدی
برخلاف سایر رؤسای مطیع صرف آخوندهای اصفهان بود
(۲) لافیس شیطانی است که در نماز با مردم سرو کار دارد

قاری از بیخ و بن حلق برآورده تغیر ریش از چانه معانه شده شیخ کبیر

چون شپش بسته خلایق را در دام دسیس

ای تو خورشید فلک داد ز ماه روزه از میان برد مرا روزه در این سی روزه
پای عبش و طربم لنگ شد و بی موزه پیر میخانه که میداد میم دریوزه

شده از زهد و ریا ممسک و ناپاک و خسیس

داد و فریاد از این مملکت ویرانه که در آن خانه ظلم است عدالت خانه
برده گوی سبق از خویش در آن بیکانه راهزن راهبر و دزد خدای خانه

دیو آصف شده افسوس ز تخت بلقیس

زین غم و رنج من از خانه فراری شده ام شهر بنهاد بهامون متواری شده ام
بر سر بحر غم عبود قاری شده ام بسته در سلسله ذلت و خواری شده ام

مملکت بوته و من همچو زر اندر تکلیس

کهربا رنگ ز جور فلک فیروزه ❶ هستیم خصم ربوده ز کله تا موزه
مانده محصور میان سیاه در یوزه نالم از خصم وطن یا ز جفای روزه

کوی شرح ستم خامه آزاد نویس

گفت خوش باش که این رنج نمی باید دیر زود باشد که باماج امید آید تیر ❷
هم تزار افتد از اورنگ ستم زود بزیر هم شود ژرژ بسر پنجه تقدیر اسیر

هم رود روزه و هم طی شود این مکر و دسیس

عید باز آید و از کوه کشد تیغ هلال همه آفاق بشمشیر بگیرد شوال ❸
رضان گردد چون زاهد و واعظ یامال ساغر از باده گلرنگ شود مالا مال

خفقان گیرد مقری چو بتله بوقیس (۱)

(۱) بوقیس مخفف ابوقیس کنیه شغال است

هم ز نو آباد این کشور ویران گردد هم ز بن ویران کاخ غم و حرمان گردد
هم (وحید) از سرنو باسرو سامان گردد چون صفا مدم و اباز صفاهان گردد

با سخن یار چو با فلسفه ذیمقراطیس



☆ (خلیفه یزینک) ☆

خلیفه یزینک ساکن کلیسای بزرگ در جلغای اصفهان همدست بریطانی
و جاسوس روس و دشمن ناموس مملکت از ایرانی و ارمنی بود و بهمین سبب این
مسمط در ذم او ساخته شد تاریخ ساختن مسمط اینک مجهولست نمیدانم در اصفهان
ساختم یا در چهار محال بختیاری و چون ظن فوی آنست که در موقع اقامت سامان بنظم
آمده باشد در این مقام نگاشته میشود

☆ (مسمط) ☆

چندای خلیفه یزینک دشمن بدین عیسی تا کی در آتش تو سوزان گروه ترسا
وز ظلم تو بفریاد ناقوس وش کلیسا هم خصم با محمد هم کینه ور بموسی
« هر لحظه همچو طاوس آراسته بصد رنگ »

ای در شکم پرستی برده سبق ز جاموس ای سوده از نوعیسی برهم دو کف افسوس
ای دشمن کلیسا خصم صلیب و ناقوس ای داده زار منستان بر باد دین و ناموس

« ای پرز جهل و شهوت خالی ز زهد و فرهنگ »

ای فتنه های جلغا از مصدر تو مشتق پیرایه بسته برپاپ ز انجیل برده رونق
اندر زمین غبرا این آسمان ازرق مانند تو خلیفه نادیده پست و احق

« از چشم معرفت کور وز پای معدلت لنگ »

رسم تو ظلم کیشی کار تورشوه خواری شغلت گناه بخشی اندر گناهکاری
بس کن فروش جنت ای دوزخی ناری بهراس از اینکه روزی یاد آر از آنکه باری

« ناگاه باز کيفر باز آردت فرا چنگ »

در خطه فریدن ماندی چهارده سال کردی حقوق مردم با دست ظلم یا مال
گشت ارمنی و مسلم از جور تو بد آمال آن يك ز مویه چو نهوی این يك ز ناله چون نال

« پا در خلاب از آن خر بشکسته دست ازین خنگ »

بیش از هزار لیره خرج صلیب کردی از مال وقف سرشار انبان و جیب کردی
با تارکان دنیا کاری عجیب کردی هر جازن نجیبی است تو نا نجیب کردی

« نفرین بتو ستم کیش لعنت بتو دژ آهنگ »

بر چهر ماهر و بان داغ کلف نهادی ناموس ملك ارمن از بن بیاد دادی
هر ماهوش که دیدی با مکر و حيله گادی ابلیس را بتدلیس الحق تو اوستادی

« شیطان تراست شاگرد درکید و مکرو نیرنگ »

خفاش کوری اما همخواب آفتابی با ماه در سوالی با مهر در جوابی
شب تابروز سرمست از نشاء شرابی در شط باده کشتی افکنده چون حبابی

« مستی ز چرس و کنیاك دنگی ز باده و بنگ »

خود را مطیع عیسی میخوانی و دروغ است رهبان دین ترسا مبدانی و دروغ است

خدا متکر کلیسا میرانی و دروغ است گویند اهل جلفا شیطان و دروغ است

« شیطان تراست شاگرد با تو کجاست همسنگ »

تو بد تراز سرخر جلفاست به زبستان جی گلستان نرمت تو آفت زمستان
ای پای و سر سرشته از کید و جور و دستان ای غارت کلیسا وی دشمن دبستان

« گرگی بکسوت میش زاغی بشکل تورنگ »

جا پیچ و هفت دنده روئین تن و دورویی خرس شکم پرستی کرک درنده خوئی
بر شیشه خرد سنک بر خم می سیوئی تنک حیا و شرمی لکه بر آبروئی

« تا آدمیت از تست بیش از هزار فرسنگ »

کرک درنده لنک پنهان بجلد میشی باطن دراز کوشی ظاهر دراز ریشی
هم زاهدی و هم شیخ نی نی زهر دویشتی از دیزه خرد و میدان در نیم قوشه پیشی

« با آنکه در ره راست دستت کجست و پالنگ »

جاسوس انگلیسی فرمانگذار روسی در بام فتنه بوقی بر جیش فسق کوسی
بندی به نیم دینار انگل بیک فلوسی بر خوان خصم ایران چون گربه چایلوسی

« و اندر طریقت راست کجرو تری زخرچنگ »

در پای دوست خاری بر دشمنان عصائی با یار خویش ماری با مار ازدهائی
بر جان ملک و ملت طاعونی و وبائی گمره کننده خلق در جلد رهنمائی

« در فطرتی بدانندیش وز نام مظهر ننگ »

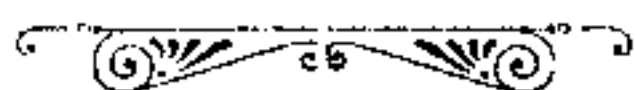
ایجان اهل جلفا از نیش محنت ریش بیکانه از نکوئی بازشتی و بدی خویش
تا چند ز آتش تو سوزان غنی و درویش ای خجالت کلیسا وی تنک منهب و کیش

« برجیش دزد سردار در خیل فتنه سرهنگ »

پاینده دستبازی باخشم ملک جم چند تازی صفت بداندیش با دوده عجم چند
خون ریختن زعیسی اندر ره درم چند خشم وحید تا کی بر اصفهان درم چند

«میدان که سرخ رنگیست آخر سزای نیرنگ»

فرداست کاهل جلفا سازند سنگسارت گردد سیاه بخت باشد تباه کارت
بینی سزای کردار بنهاده در کنارت بالای دار کیرد یکباره اوج کارت
«چون شمع گردی از دار رشته بگردن آونگ»



پس از مراجعت و بدرود قریه سامان و سامانیان یکشب در چالش فرماتند
از آنجا باتفاق عبدالله خان شهرکی که جوانیست دارای صفات ستوده بسمت شهرک
حرکت کردیم. در راه یکسوار هندی خون آلود دیدیم پس از تحقیق معلوم شد که
ده نفر سوار هندی از راه لنجان بچار محال میامده‌اند و سواران رضاخان آنها را
خلع سلاح کرده یکی را هم کشته‌اند. بدبخت اهالی هندوستان که در راه حرص و
شهوت لردان انگلیسی هزار هزار باید قربانی شوند !!

جمعه ۱۳ رمضان

چند روز وقایع مهمی نبود امروز مکتوبی از برادریه از طرف شارژدافر
آلمان رسید که صد هزار قشون آلمانی و عثمانی و ایرانی وارد لرمانشاه و عبدل
یاشا بنحکومت بر قرار شده است. مکتوبی از قونسول انگلیس در اصفهان رسیده
بود بچند نفر هندی که در دهکرد مشغول خریدن قاطر بودند که زود باصفهان
برگردند میرزا محمد هم از دستگرد آمده است او را برداشته و بعد از ظهر حرکت
کردم برای قریه (هوشکان) که هفتصدان معرب آنست شب حوالی غروب
رسیده و در منزل کدخدا محمد پیاده شدم قریه هوشکان را طبیعت بس زیبا آفریده
در هر خانه يك چشمه آب میجوشد و زیادی آبها بیرون آمده نهر بزرگی تشکیل

میدهد. این ده مال رعیت بوده بیست سال قبل که خوانین شروع بتصرف املاک چار محال کرده اند اهالی این ده پایداری کرده و زیر بار نرفته اند امیر مجاهد و سردار اشجع با پنج شش هزار سوار بختیاری و ترك يكماه ده را محاصره کرده و (عوض) نامی قصاب از اهل ده برج و باروی ده را گرفته شجاعتها بخرج داده هاقبت پس از تمام شدن سرب و باروت در يك برج خود و زن و دختر و دامادش کشته میشوند امیر مجاهد با قشون فاتح ده را غارت کرده بی ناموسی ها میکنند کیسوی زنهای کشته را بدم اسب بسته در دهات چار محال نمایش میدهند !!

این وقایع در زمان صدر اعظم امین السلطان و اوایل مظفر الدین شاه یا اواخر ناصرالدین شاه اتفاق افتاده تا چه روز دست انتقام از آستین بیرون آید ؟

اشعاری که در شجاعت عوض و کشته شدن او ساخته اند هنوز زنهای هوشنگان و اطفال میخوانند و در حقیقت سرود ملی آنها است .

فردا بشهرك مراجعت کردیم . مکتوبی از امین التجار رسید که قشون عثمانی و مجاهدین بکنگاور رسیده پسران امیر مظعم با دکتر یوزن آلمانی و عده سوار بطرف کنگاور از کمره حرکت کرده اند . سفیر روس و انگلیس مستعد شده اند که از طهران فرار کنند يك کلنل انگلیسی هم با مقدار زیادی لیره در لشکر محصور سواران رضا خان شده است . دیگر اتفاقی در ظرف این چند روز رخ نداد .

شنبه ۲۱

از شهرك بقهفرخ آمده در منزل میرزا آصف شاعر که پیر مرد زنده دل با ذوقی است و مشغول بقالی است فرود آمدیم کربلایی حسین ملک هم از پرادنبه آمد و با مکاتیب چند بطرف قشون عثمانی پیاده حرکت کرد میرزا محمد را هم با مکاتیب خود بطرف دستگرد حرکت دادم و چند روز مشغول گردش بودم در قریه سر تشیز و بلوک میزدج يك روز هم در ده چشمه در چشمه (پیرغار) مبهمان سردار ظفر شدم که آن اوقات طرفدار ملت بود این چشمه بسیار عظیم است و قریب صد سنک آب از آن خارج میشود سردار اسعد بر یکپارچه سنک شرح

حال خود را نفر کرده سردار ظفر هم در طرف دیگر الان مشغول همین کار است که یادگارهای گرانبهای تاریخی خود را ثبت کند !!

۴ شنبه غره شوال

صبح بقریه (فارسون) که در تصرف فرزندان سردار ظفر است آمده بازار مفصل قریه را تماشا کردیم فارسون مرکز بلوک میزدج و بزرگترین قراء آنحدود است خبر آمد که قشون عثمانی نزدیک همدان رسیده اند جعفرزاده واکبر خان نامی هم در آنجا مهمان سالار مسعود بودند هر چند با اخلاق سالار آشنائی امکان نداشت ولی چند روز بچار آنجا ماندیم. خبر رسید که کاپیتان نول انگلیسی از اصفهان به (چقاخور) آمده و تمام خوانین را خواسته است که در باب دستگیر کردن شارژدافر در پرادنبه باو کمک کنند توپ و اسلحه هم همراه دارد خبر دیگر رسید که ظل سلطان باصفهان آمده و قوای روس هم زیاد شده است

۱۱ جمعه

بزم شلمزار حرکت کرده یکشب در چلیچه و فردا از گردنه چلیچه (که پنجشش سال قبل در اولین مسافرت چارمحال شبانه از همین گردنه در میان برف و خطر عبور کرده بودم) در گذشته بهوشگان آمده پس فردا بشلمزار رسیده و دیگر روز بدزک آمدم سالار مسعود و بهادر هم بدزک آمدند و از آمدن نول و وعد و وعید انگلیس حال آنها دیگرگون بود. سید علی و ملاباقر اخوی هم از دستگرد رسیدند شب علی دستگردی که چندی نوکر من بود لباس هایم را برداشته فرار کرد از دنبالش فرستادم ولی باو نرسیدند.

۱۹ شنبه

از راه پروجن به پرادنبه آمدم. خبر توقیف حاجی آقا جمال و کلباسی و دولت آبادی در قونسولخانه روس رسید و سید علی و ملاباقر را از پرادنبه پس از دو ساعت حرکت داده و خود بسفید دشت رفتم

۴ شنبه ۲۲

از سفید دشت بهزم چرمین و دیدن جعفرقلی و رضاخان حرکت کردم و مقصود این بود که آنها را با شارژدافر و بعضی خوانین بختیاری همراه ساخته برای تسخیر اصفهان حرکت بدهم. از تنك (انجیره) گذشته وارد چرمین شدم شب را منزل جعفرقلی مانده باو مذاکره کردم و مساعد بود فردا حرکت کرده بقلمه (لای پید) منزل رضاخان وارد شدم شب با رضاخان مذاکرات زیاد بعمل آمد عقیده رضاخان این بود که باین ترتیب نمیشود اصفهانرا گرفت چون خائزادگان بختیاری مطیع یکنفر نیستند و بافتشون نظامی هم بطریق حمله نمیتوان جنگ کرد اگر هم حاضر شوند که اطاعت از رضاخان کنند نقشه حمله شهر را از چند طرف کشیده و روس ها را خارج سازند. ولی این مسئله ممکن نیست رضاخان قول شرکت نداد و مکتوبی هم به حاجی آقا نورالله نوشت که صلاح نیست آقا با سپاه بختیاری حرکت کنند و باید صبر کنند تا کار تمام شود بعن هم سفارش کرد تا در چارمحال بماتم تا تکلیف معین شود. این تغزل در منزل رضاخان ساخته و خوانده شد.



کسان که از سر و جان بروطن نگهبانند	نژاد پاک وطن دودمان ایرانند
جماعتی که باغبار دستیار شدند	بلای ملک کیان خصم نسل ساسانند
بهر شریعت و هر کیش کافرند آنقوم	که بنده زر و سیمند اگر مسلمانند
کجاست آصف ایران زمین که اهرمنان	رهوده خاتم و بر مسند سلیمانند
هزار جان بفدای مجاهدین غبور	که حامی وطن خویش از سر و جانند
غلام همت عشاق ابله وطنم	که همچو مجنون آواره در بیابانند
سمندرنند در آتش نهنگ در دریا	ز آب و آتش از آنروی سر نه پیچانند
بصبحگاه سعادت عزیز مصر شوند	اگر چو یوسف مصری شبی بزنند انند

چو ابر فتنه ز آفاق دور گشت وحید

بین بچرخ شرف آفتاب تابانند

منکوقه آن مدیر روزنامه تازیانه غیرت از اصفهان با لباس مبدل فراری شده بمنزل رضا خان رسیده بود و آنجا بعضی از اطرافیان رضا خان او را متهم بجاسوسی کرده و شبیه دوائی که شب بر سر سفره در دست داشته وانمود کرده بودند که سم است و برای مسموم ساختن خان آورده بدین سبب گرفتار شده بود و او را چوب زیاد زده و حبس کرده بودند. رضا خان بمن گفت برو بمن این شخص را می شناسی در محبس او را دیده و متالم شدم و عذاب و سختی او را تخفیف دادم و قول دادم برضا خان که این شخص جاسوس نیست و یکی از وطن پرستانست ولی چون ذهن رضایان مشوب بود بنا شد بنویسند باصفهان و از آقای حاجی شیخ محمد باقر تصدیق بخواهند که در اصفهان چه میکرده و اگر جواب مساعد آمد او را آزاد کنند و پس از دو سه روز آزاد کردند. سه چهار روز مانده و از آنجا حرکت کردم برای سفید دشت مرشد (صولت) دستگردی که قرابتی با من دارد نیز برای آنکه کاغذها را از حاج شیخ نورالله و دیگران گرفته برضا خان برساند همراه من حرکت کرد. شب وارد تنک انجیره شدیم معروف بود که چهار صد دزد قشقایی در تنک هستند با ترس و بیم میان قافله حرکت کردیم وسط تنک چند شلیک تفنگ شنیده شد ولی معلوم نشد از کجاست. گرده را طی کرده اول افتاب سفید دشت رسیدیم حاج شیخ نورالله هم امروز سفید دشت آمد بهاء الواعظین هم همراه بود خبر رسید که سردار صولت از راه (گر) یا اصفهان حمله کرده و از روسها شکست خورده است.

خلاصه وقایع سورشگان

در این اوقات بمناسباتی چند شارژدافر از پرادینه بر حسب خواهش خودش و دعوت بی بی مریم بسورشگان آمد همراهان وی قریب صد و پنجاه نفر بودند سردار محترم ایلخانی و امیر مجاهد ایل یکی و امیر جنک و سردار ظفر بحکم کاپیتان نول انگلیسی مسمم شدند که سورشگان را احاطه کرده مهاجرت خارجی و داخلی را اسیر و تسلیم کاپیتان کرده شش هزار لیره انگلیسی پاداش بستانند. بی بی مریم هم سوار و قریب پانصد نفر تفنگچی جمع کرده و تمام راهها

و کرده ها را بست .

آقای علی مردان خان ایل بیگی کنونی ایل چارلنک که من بعد شرح حال او نکاشته میشود و جوانیست بلند همت و شجاع و بزرگ منش در این مقام از هر جهت داد مردانگی داد

امیر مجاهد کتباً تقاضا کرد که با پنج شش سوار بسورشکان بیاید و در این باب مذاکره کنند بی بی مریم قبول کرد . ناگهان اول شب با ششصد سوار و سردار فاتح وارد سورشکان گردید . بی بی مریم تدبیری اندیشیده برجهای قلعه را تفنگچی و مجاهد مستحکم کرده سوارها را در خانه رعیت جا داده و يك يك همه را خلع سلاح کرده و مجدد تمام کرده ها را تفنگچی گذاشت شارژدافر اطمینان حاصل کرد و امیر مجاهد فهمید که تدبیرش واژگون شده بالتماس يك يك سوارانش را از سورشکان بیرون برد و در آنجا اسلحه آنها را داده بی کار خود رفتند . کدخدایان بختیاری هم شورش کرده این حرکات ایلخانی و ایل بیگی را تقبیح کردند و نزدیک بود جنگ داخلی در بختیاری پیدا شود ناچار موقتاً از حمله بسورشکان صرف نظر کردند . بمناسبت نزدیک شدن قوای آلمانی و عثمانی بی بی مریم و شارژدافر با گروهی از خانزادگان و قریب هزار سوار از سورشکان بهزم تسخیر اصفهان حرکت کرده در (عزیز آباد کرون) با سیاه روس مصادف پس از جنگ سخت و تلفات بسیار بر روسها عاقبت بختیارها عقب نشینی کرده و هر خانزاده در محلی مشغول غارت اهالی گردید شارژدافر با قوای شخصی خود و پنجاه نفر سوار بختیاری سرکردگی مصطفی قلیخان پسر بی بی مریم از راه عراق عازم همدان و کرمانشاه شد و بی بی مریم بسورشکان مراجعت کرد .

بحکم نول چون سورشکان را از سوار و اسلحه خالی دیدند سردار محتشم و سردار ظفر و امیر جنگ با یانصد سوار نیمه شب بسورشکان ریخته قلعه را تصرف و بی بی مریم را تبعید و بیش از ده بیست هزار تومان اموال او را غارت کردند .

سردار محتشم وقتی با کایتان نول وارد قلعه شد خود را فاتح سورشکان

دانسته رو بکایتان نول کرد و این شعر فردوسی را خواند و کایتان یادداشت کرد.

دمی آب خوردن پس از بدسگال به از عمر هفتاد و هشتاد سال

در همین اوقات پیمین السلطنه بدست سپاهیان روس و فونسولگری انگلیس خانه

بی بی مریم را در اصفهان غارت کرده و تمام اسباب او را بردند.

پیش از صد هزار تومان اسباب و اثاث الیت بی بی مریم در شهر اصفهان

بدست روسها و قریب ده بیست هزار تومان درسورشگان بدست سردار محشم و

و سردار ظفر و امیر جنگ بغارت رفت.

از پیمین السلطنه و سپاه روس انتظار همین بود اما از سرداران با ناموس!

و غیرت! بختیاری هیچکس این حرکت را باور نمیکرد و این لکه ننگ بدامان

این بدنامان تا قیامت باقی ماند این تغزل در همان موقع ساخته شد



بسیه مرغ دل دوستان فروش گرفت که دشمن از دو طرف مرزدار پوش گرفت

هزار نیش رسد هر نفس زننده دلان بمیرد آنکه ره بزم و عیش و نوش گرفت

کجاست کاوه چه شد کاوسر که بار دگر سرای جم را ضحاک مار دوش گرفت

بسوی مرگ رود این امیر دبا پوش خوش آنکه راه فقیران زننده پوش گرفت

همیشه باد سردار جای این سردار که حرص و آرزو چشم بست و گوش گرفت

فروخت یوسف ایرانزمین بدرهم بخس بین چه داد و چها این وطن فروش گرفت

وحید دیدی سردار شیر اوژن را

چگونه گربه شد و راه و رسم موش گرفت

وقایع سورشگان در اواسط ماه شوال جاری شروع شد و تقریباً بعد از

بیست روز بنحوی که اجالا ذکر شده خانه یافت و تفصیل این وقایع با اسناد

سیاسی مهم در جلد دوم نگاشته خواهد شد

خلاصه وقایع تا ده روز

مهاجرین بحرکت افتاده و خوانین بختیاری و رضا خان و جعفر قلی را

تحریک میکردند برای جنگ با سپاه روس و تصرف اصفهان حاج شیخ نورالله

هم در سفید دشت کمک میکرد ولی خوانین منتظر پیش آمد بودند که به یینند فتح با کدام طرف و لیره از کجا بیشتر میرسد. شازدادر و بی بی مریم حرکت کرده اند ولی خوانین امروز و فردا میکنند کاغذی از سردار معظم رسید که در عزیز آباد با پیش قراول روسها جنگ کرده و آنها را شکست داده اند و تاکید کرده بود که زود ابوالقاسم خان و ضرغام السلطنه و دیگران با استعداد آنها ملحق شوند ۲ شنبه پنجم از ابوالقاسم خان که در نیمه راه بود خبر رسید که مجاهدین از عزیز آباد عقب نشینی کرده اند

در این چند روزه اخبارات مختلف از فتوحات مجاهدین بسیار رسید

شنبه دهم

از سفید دشت بیرادیه و از آنجا بیروجن و از آنجا بکندهمان رفته پس از پنج روز شلمزار رسیدم در شلمزار خبر رسید که شاعر وطن پرست فرخی یزدی که گراور ایشان در ذیل مشاهده میشود

